

ORIGINAL ARTICLE

Demographic changes in Qazvin from Safavid to the end of Nasserite era

Amir Hossein Hatami

Associate Professor of History,
Imam Khomeini International
University, Qazvin, Iran.

Correspondence:
Amir Hossein Hatami
Email: hatami@hum.ikiu.ac.ir

Received: 25 Feb 2024
Accepted: 12 Jun 2024

How to cite

Hatami, A.H. (2024). Demographic changes in Qazvin from Safavid to the end of Nasserite era. Iran Local Histories, 12(1), 85-97.
(DOI: [10.30473/lhst.2024.70689.2895](https://doi.org/10.30473/lhst.2024.70689.2895))

ABSTRACT

Qazvin in recent centuries, especially from the Safavid period onwards has always been influenced by important political, social and economic developments due to its special geographical and historical location. These developments have affected all aspects of urban life, especially the population. Therefore, in this study, we attempted to analyze and study these changes by explaining the most important components affecting demographic changes. Based on the findings, demographic changes in Qazvin have been directly related to general developments in the country. In fact, a set of factors such as political factor (the transfer of the capital to and from Qazvin), social factor (different ethnic-tribal groups' displacement), military factor (multiple wars), economic factor (economic boom or recession) and natural factors (disease and earthquake) have caused the most demographic changes in Qazvin.

KEYWORDS

Qazvin, Demographic changes, Safavid, Qajar.

«مقاله پژوهشی»

تغییرات جمعیتی قزوین از صفویه تا پایان عصر ناصری

امیرحسین حاتمی

چکیده

قزوین در چند سده اخیر بویژه از دوره صفوی به بعد به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و تاریخی خود، همواره متأثر از تحولات مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بوده است. این تحولات همه جنبه‌های زندگی شهری بویژه جمعیت قزوین را تحت تأثیر قرار داده است. از این رو، در این پژوهش تلاش می‌گردد با روش تحلیلی - تطبیقی و با هدف توضیح مهمترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر تغییرات جمعیتی، این تغییرات مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. بر مبنای یافته‌های پژوهش تغییرات جمعیتی قزوین ارتباط مستقیمی به تحولات کلی و عمومی در سطح کشور داشته است. در واقع مجموعه عواملی همانند عامل سیاسی (انتقال پایتخت)، عامل اجتماعی (جابجایی‌های گروه‌های مختلف قومی - قبیله‌ای)، عامل نظامی (جنگ‌های متعدد)، عامل اقتصادی (رونق یا رکود اقتصادی) و عوامل طبیعی (بیماری و زلزله) بیشترین دگرگونی‌های جمعیتی در قزوین را در پی داشته است.

واژه‌های کلیدی

قزوین، تغییرات جمعیتی، صفویه، قاجار.

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)،
قزوین، ایران.

نویسنده مسئول:

امیرحسین حاتمی

رایانامه: hatami@hum.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۳

استناد به این مقاله:

حاتمی، امیرحسین (۱۴۰۳). تغییرات جمعیتی قزوین از صفویه تا پایان عصر ناصری. فصلنامه علمی پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، ۸۵-۹۷، (۱)۱۲.

(DOI:10.30473/lhst.2024.70689.2895)

مقدمه

بی‌تردید قزوین از نظر تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در طول تاریخ ایران (هم دوره باستانی و هم عصر اسلامی) یکی از کانون‌های مهم بوده است. البته این اهمیت منحصر به تاریخ ایران نیست، بلکه در کل سرزمین‌های شرق خلافت اسلامی نیز، قزوین همواره منطقه‌ای برجسته و قابل ملاحظه بوده است. این اهمیت از دو جنبه جغرافیایی و سیاسی قابل بررسی است. از جنبه جغرافیایی باید گفت موقعیت جغرافیایی قزوین که بر سر مهم‌ترین راه تجاری - بازرگانی جهان قرار داشت همواره از آن، شهر و منطقه‌ای مورد توجه ساخته بود. حتی گفته شده دلیل اصلی ایجاد شهر قزوین و تداوم آن تا امروز همین مسأله بوده است. قزوین در فاصله مناسبی میان کهن‌شهر پراهمیت ری و تبریز شهر اصلی آذربایجان قرار داشت. موضوع مهم دیگری که موقعیت مکانی قزوین را اهمیتی ویژه می‌بخشید این بود که در سه راهی ارتباط شاهراه شرقی - غربی با گیلان قرار دارد. اساساً راه ورود و خروج به گیلان در طول دنیای قدیم از قزوین می‌گذشت و بی‌گمان در اسکان، تراکم و بافت جمعیتی آن همواره حائز اثر بوده است. همچنین آب و هوای قزوین برای کشاورزی و باغداری مساعد بود - چیزی که در بیشتر مناطق مرکزی ایران وجود نداشت - و مشخص است که در یک اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و دامداری، این جنبه تا چه میزان واجد اهمیت است. قرارگیری در کنار رشته‌کوه‌های البرز ویژگی مهم دیگر جغرافیایی است. این جنبه به ویژه پس از ورود اسلام و استقرار اسماعیلیان در قلاع الموت بیش از پیش اهمیت یافت. پادگان قزوین در این دوره، اهمیتی نظامی و راهبردی نیز یافت. (برای بحث بیشتر پیرامون زمینه‌ها و علل پیدایش شهر قزوین بنگرید به مقدسی، ۱۳۶۲: ۵۸۴/۲؛ اصطخری، ۱۳۹۷: ۲۰۸؛ مستوفی، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۷؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۱۱-۵۰۴)

اما از منظر سیاسی، مسیر تحولات تاریخی در نیمه نخست دوره صفویه به سمتی رفت، که قزوین دوره اوج رشد و توسعه خود را تجربه کرد. این دوره مصادف بود با انتخاب این شهر به عنوان پایتخت دولت صفوی. نیم‌قرن پایتختی قزوین در این دوره، عصر طلایی این شهر را رقم زد و سبب شد تا این شهر بعدها حتی در دوره قاجار، در قیاس با دارالخلافه تهران، عنوان دارالسلطنه را برای خود حفظ کند، عنوانی که برخی شهرهای بزرگ دیگر نیز از آن بی‌بهره بودند. در دوره قاجار، نزدیکی قزوین به پایتخت نیز عامل دیگری بود تا این شهر همواره در مسیر تحولات بزرگ و سرنوشت‌ساز قرار داشته باشد.

با این وصف، قزوین محیط مناسب و مساعدی بود برای تغییرات و دگرگونی‌های جمعیتی. در واقع جمعیت قزوین در چنین موقعیتی، به شدت از تحولات مهم و کلی در سطح کشور متأثر بود. بر این مبنا در پژوهش حاضر تلاش می‌شود به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که مهمترین زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر تغییرات جمعیتی شهر قزوین کدام‌اند. پیشفرض اصلی تحقیق آن است که در بازه زمانی ابتدای صفویه تا پایان عصر ناصری، مجموعه عواملی همانند عامل سیاسی (نظیر انتقال پایتخت به و از قزوین)، عامل اجتماعی (نظیر جابجایی‌های گروه‌های مختلف قومی - قبیله‌ای) عامل نظامی (جنگ‌های متعدد)، عامل اقتصادی (متأثر از رونق یا رکود اقتصادی کلی در کشور) و عوامل طبیعی (نظیر بیماری و زلزله) بیشترین دگرگونی‌های جمعیتی در قزوین را در پی داشته است.

پیرامون موضوع مورد بحث مطالعه جدی و مستقلی صورت نگرفته است، اما در برخی تحقیقات صورت گرفته به صورت بسیار گذرا به برخی داده‌های جمعیتی اشاره نموده‌اند. برای نمونه عادل‌فر و فراهانی‌فرد در مقاله «کالبدشناسی شهری قزوین در دوران صفوی» (۱۳۹۰)، به صورت بسیار خلاصه به برخی داده‌های جمعیتی در دوره صفویه اشاره کرده‌اند. همچنین داود الهی در کتاب تحولات تاریخی قزوین در روزگار قاجار (۱۳۹۸) به برخی از داده‌های جمعیتی برگرفته از سفرنامه‌ها اشاره نموده است. این کتاب قبلاً به عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد با نام «قزوین در عصر قاجار از دوره ناصری تا نهضت مشروطه (با تکیه بر اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی)» در سال ۱۳۹۱ در دانشگاه بین‌المللی امام خمینی دفاع شده است. در پایان‌نامه فاطمه درزی رامندی با عنوان «وضعیت تاریخی - فرهنگی قزوین در عصر قاجار» (۱۳۹۵) نیز با ارجاع به سفرنامه‌های قاجار به شکل بسیار گذرا به برخی از داده‌های جمعیتی اشاره شده است. سیدمحمد گلریز (۱۳۷۷) و ورجاوند (۱۳۷۷) نیز در آثارشان در مورد قزوین، به برخی از وجوه این موضع به شکلی خلاصه پرداخته‌اند. مهدخت کیائی و دیگران در مقاله «بازتاب تحول گفتمان جنسیتی دوره قاجار بر نظام‌های فعالیتی و فضایی خانه‌های اعیانی (مطالعه موردی: خانه‌های اعیانی قزوین)» (۱۳۹۷) و حسین بیاتلو در مقاله «معضلات اجتماعی عهد ناصری در رساله قانون قزوینی با تأکید بر شاخص سرقت» (۱۳۹۸) به برخی از وجوه اجتماعی شهر قزوین در دوره قاجار پرداخته‌اند. بدین ترتیب تاکنون هیچ‌گونه بررسی دقیق

زمین‌هایی که کسی حق بر آن نداشت اقطاع به ایشان قرار داد» (بلاذری، ۱۳۹۸: ۳۶۴). از نسل همین مهاجران نخستین علماء بزرگ و راویان حدیث پدید آمد به نحوی که حمداله مستوفی هفت سده بعد، در این باره می‌نویسد «اکنون بسیاری از خطبای ولایت، عازبی» هستند و همچنین «بعضی از خطبای ولایت که اسدی‌اند» از نسل طلیحه بن خویلد اسدی هستند. (مستوفی، ۱۳۸۱: ۷۸۸-۷۸۷؛ همچنین بنگرید به رافعی، ۱۹۸۷: ۱۱۳) همچنین در همین زمان جماعتی از قبیله بنی‌تغلب به همراهی لشکریانشان در قزوین ساکن شدند (حموی، ۱۹۹۵: ۴/۳۴۳). این لشکریان اعراب که در قزوین ماندند، بنابر نقل ابن فقیه، کشتزارهای قزوین در قباله‌های پنجاه‌ساله به آنان داده شد و به همین جهت به آنان لقب متقبلان (قباله‌داران) داده شد. این رویداد آغاز استقرار اعراب در منطقه قزوین و تغییر ترکیب جمعیتی آن بود. (ابن فقیه، بی‌تا: ۱۲۲)

این تغییر به حدی جدی و عمیق بود، که هفت سده بعد، زمانی که حمداله مستوفی - که خود نیز از تبار خاندان عرب حر بن یزید ریاحی بود - در باب خاندان‌های بزرگ و کهن قزوین می‌نوشت، تصریح کرده که «اصل قبائل آنجا بیشتر از عرب است» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۷۹۷) مستوفی در «تاریخ گزیده»، از گروه‌های طایفه‌ای و خاندان‌های کهن قزوین با عنوان «قبایل» یاد کرده و در معرفی هریک از این خاندان‌ها، شخصیتی را که به اعتبار او آن خاندان اعتبار یافته، معرفی می‌کند. مستوفی بر روی هم از ۳۱ خاندان نام می‌برد که عبارتند از:

افتخاریان، بازداران، بشاریان، بره‌نان، حنفیان، حلوانیان، خالدیان، خلیلان، دبیران، رافغان، زاکانان، زبیریان، زادانیان، شیرزادیان، طاووسی‌ان، غفاریان، فیلاکوشان، قضویان، قراولان، قرایان، کرچیان، انسیان، کیان، ماکانان، مستوفیان، مؤمنان، مختاریان، معافیان، مرزبانان، نیشابوریان، یولاتیموریان. (مستوفی، ۱۳۸۱: ۷۹۸ به بعد)

پس از عصر فتوحات تا تهاجم مغولان تقریباً هیچ اطلاعات جمعیت‌شناختی از قزوین در دست نیست. اما ایلغار مغولان که موجب سقوط ناگهانی آمار جمعیت مناطق تصرف شده گردید، سبب شد تا در جریان گزارش ویرانی‌ها و قتل و غارت‌ها به برخی داده‌ها در این باره اشاره شود. برای نمونه ابن‌اثیر ذیل وقایع سال ۵۱۷ هجری و در جریان ذکر تصرف قزوین توسط مغولان، گزارش می‌کند «کسانی که در قزوین کشته شده بودند به شمار درآمدند و

و مستقلی پیرامون جمعیت‌شناسی تاریخی قزوین در بازه زمانی مورد نظر این مقاله صورت نگرفته است.

با این مقدمه، در ادامه پس از ذکر زمینه‌ای تاریخی پیرامون دگرگونی‌های جمعیتی - اجتماعی قزوین پس از ورود اسلام به این شهر تا عصر صفوی، تغییرات جمعیتی در سه دوره مشخص یعنی صفویه، عصر فترت (سقوط صفویه تا پایان زندیه)، و دوره قاجار مورد بحث قرار می‌گیرد. در انتها داده‌های به دست آمده در قالب یک جدول و نمودار تدوین و نتایج به دست آمده، تحلیل می‌شود.

۱. زمینه تاریخی

داده‌های جمعیتی ما از قزوین پیش از صفویه بسیار اندک و غیردقیق است. اما به طور کلی می‌توان حدس زد بیشترین تغییر در ترکیب جمعیتی این شهر تا پیش از صفویه، مربوط به عصر فتوحات باشد. در واقع یکی از پیامدهای اجتماعی این عصر، اسکان گسترده قبائل عرب در مناطق مفتوح و در نتیجه تغییر ترکیب جمعیتی بود. قزوین از این جهت به دلیل موقعیت «تغری» که داشت، جاذبه بیشتری نیز برای اعراب فاتح داشت. در این زمان قزوین آخرین حدی بود که سپاهیان مسلمان مستقر در کوفه در اختیار داشتند چرا که تا مدت‌ها حدود قدرت مسلمانان از قزوین به سمت گیلان توسعه نیافت. به همین جهت بسیاری از متون اسلامی این شهر را یکی از ثغور^۱ می‌دانستند (برای نمونه بلاذری، ۱۳۹۸: ۳۶۴). حمداله مستوفی در نزهت القلوب تصریح می‌کند قزوین «از حساب ثغور است جهت آنکه پیوسته با دیالمه و ملاحده در محاربه بوده‌اند» (مستوفی، ۱۳۸۹: ۵۶).

همین موقعیت سبب شد که احادیث بی‌شماری در مدح قزوین نقل شود که تقریباً همه آنها بر جاذبه‌های قزوین برای اسکان دلالت دارند. نظیر این حدیث که «ترک قزوین حسره و اتیانها بر که و الجنه الی اهلها مسرعه/ ترک قزوین حسرت است و رسیدن بدانجا برکت و بهشت شتابنده است به اهل آنجا» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۷۶۵). و نیز این حدیث مشهور که «قزوین باب من ابواب الجنه ... الشهداء فیها کشهداء بدر» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۷۶۶).

با این وصف بسیاری اعراب مسلمان بلافاصله پس از تصرف قزوین قصد استقرار و ماندگار شدن در این منطقه را داشتند. بر مبنای روایت بلاذری برای بن عاذب سردار فاتح قزوین «پانصد مرد را به فرماندهی طلیحه ابن خویلد اسدی بر قزوین گمارد و

۱. در متون اسلامی ثغر بیشتر به مرز یا حدودی اطلاق می‌شود که سرزمین اسلام را از سرزمین‌های کافر نشین جدا می‌کرد.

گردیده (قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۹۰۲/۲) گویای سکونت تیره‌ای از طایفه قاجار در حوالی این شهر است. سال‌ها بعد حضور یکصد و چهل تن از قاجارها در سپاه امان‌الله خان افغان در هنگام ورود به شهر قزوین در زمان سقوط اصفهان (گیلاننتر، ۱۳۷۱: ۸۴-۸۳) مؤید این امر است. به علاوه با انتقال سازمان‌ها و نهادهای حکومتی از تبریز به قزوین در اواسط سلطنت شاه طهماسب یکم گروه‌های گوناگونی از جمعیت منسوب به نظام دربار، دیوانیان و سپاه عشایری در دارالسلطنه جدید مقیم شدند و تنها در یک مرحله «سه هزار قورچی» و «سه هزار یساول، بوکاول، ارباب موجه و منصب»، که جمع آن‌ها به شش هزار نفر می‌رسید به اهالی آن شهر افزوده شدند (بوداق بیگ منشی، ۱۳۷۸: ۱۴۶).

چون در این انتقالات جمعیتی غلبه با عنصر قومی قزلباش بود، می‌توان گفت که ترکمنان و ترکان با حضور خود در پایتخت دوم صفویه بر برتری قومی ترکان افزودند. به گزارش اروج بیگ «جمعیت انبوه قزوین مانند جمعیت همه پایتخت‌های جهان از مردم همه نقاط تشکیل یافته است و ترکمانان در میان آنان دارای بسیاری دوستان و هواخواهان و خویشان هستند» (اروج بیگ، ۱۳۳۸: ۲۳۵) البته حضور اینان از نظر توسعه شهری نیز بر شهر قزوین اثر مثبتی گذاشت «شاه جهان و امرا و وزرا و قورچیان و مقربان و سایر باریافتگان درگاه همایون منازل بی‌نظیر و عمارات دلپذیر در جانب شمال قزوین احداث نموده سواد مصر اعظمی به هم رسید» (قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۳۹۹/۱)

غیر از طوایف ترک که در زمان شاه طهماسب به قزوین آمدند و حتی در جمع قزلباش پذیرفته شدند، جمع قابل توجهی از اکراد نیز به جمعیت قزوین افزوده شدند. در این زمان عمده‌اگراد ایرانی شامل سه «طبقه» بودند؛ سیاه منصور، چگینی و زنگنه (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۲۲). در دوره شاه طهماسب کردان قبیله سیاه منصور به ریاست خلیل خان، ناحیه‌ای بین بخش ابهر و زنجان و سلطانیه را به عنوان الکا هدیه گرفتند به شرط آنکه او سه هزار نفر از سپاهیان قبیله خود را به ارتش شاه (قزلباش‌ها) ملحق سازد. (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۲۴) این رویداد آغاز ورود گروه‌های قبائلی کرد به شهر قزوین بود. البته جمعیت کردان در قیاس با ترکان بسیار کمتر بود.

علاوه بر انتقالات جمعیتی ترکان و کردان، البته به میزان کمتری باید به حضور اسیران گرجی، چرکسی و ارمنی در قزوین نیز اشاره کرد. در زمان شاه طهماسب بین سال‌های ۹۴۶ و ۹۴۷-۹۶۰ ق/ ۱۵۴۰-۱۵۵۳م چهار لشکرکشی به قفقاز صورت گرفت؛ در طول این لشکرکشی‌ها اسیران گرجی، چرکس و ارمنی بسیاری

از چهل هزار کشته بیشتر بودند» (ابن اثیر، بی‌تا: ۱۵۹/۳۲). به گزارش خواندمیر نیز، سبتای سردار مغول در قزوین کشتار عظیمی به راه انداخت و «قرب پنجاه هزار مسکین را به تیغ کین کشت». (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۳۳/۳) ورجاوند در پژوهش خود پس از بررسی مجموع گزارش‌های ابن‌اثیر، خواندمیر، حمداله مستوفی و قراین دیگر، احتمال داده که جمعیت قزوین در آستانه ایلغار مغول حدود یکصد و چهل هزار نفر بوده است (ورجاوند، ۱۳۷۷: ۷۷۷/۲)

این عدد نخستین رقم معقولی است که تا پیش از صفویه در دست داریم. اما بدیهی است کشتار عظیم مغولان در قزوین، سقوط ناگهانی جمعیت را در پی داشت و به احتمال بالا آمار جمعیت این شهر به زیر یکصد هزار نفر رسیده است.

۲. تغییرات جمعیتی در دوره صفویه

دگرگونی‌های بزرگ در تعداد و ترکیب جمعیت قزوین در دوره صفویه و به ویژه پس از تبدیل شدنش به پایتخت رخ داد. در واقع پس از استقرار حکومت صفویه، با توجه به موقعیت ویژه شهر قزوین از نظر جغرافیای سیاسی و اقلیمی، بیلاق و قشلاق عناصر قومی طوایف قزلباش، این شهر را تحت تأثیر قرار داد. منابع به اقلیم مناسب قزوین برای قشلاق سپاه قبایلی شاه اسماعیل اشاره دارند (برای نمونه بوداق بیگ منشی، ۱۳۷۸: ۱۴۶). البته حضور قبایل قزلباش در منطقه از همان ابتدا برای اهالی قزوین رعب‌آور بود، زیرا پس از سرکوبی شورش گیلان توسط ذوالقدرها، «گیلکان مغلوب گشتند و از سر ایشان در قزوین مناره ساختند» (قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۱۶۳/۱).

انتخاب قزوین به پایتختی صفویان در دوره شاه طهماسب یکم (۹۸۴-۹۳۰ ق.)، تغییرات جمعیتی را شدت بخشید. این تغییرات هم از جنبه تعداد قابل توجه بود هم از جنبه ترکیب. در واقع ادامه جابجایی جمعیت بنا به سیاست نظام قبایلی و قرار گرفتن بخش‌هایی از کشور به صورت «الکا» و «اوبه» در زمان شاه طهماسب به شدت پیگیری شد، از همان ابتدا نواحی مختلفی به الکای قبایل قزلباش درآمد و به سران تکلو، شاملو و استاجلو تفویض شد. به ویژه گروه‌های وابسته به حکومت، دربار و سپاه پس از ۹۶۲ ق، که پایتخت به این شهر منتقل شد، موجب استقرار گروه‌هایی از طوایف در شهر یا در ولایت قزوین گردید. به این ترتیب، جمعیت این منطقه تنوع و فزونی بیشتری یافت و هر یک از قبایل در پیرامون شهر به املاک و آبادی‌هایی دست یافتند. برای نمونه نام قریه «قجره» که به عنوان محل اردوی شاه عباس اول در حوالی قزوین در ۹۹۸ ق در منابع ثبت

و شهری، به وضوح نشان از تغییرات و دگرگونی‌های مهم در شهر قزوین حکایت دارد که خود می‌توانست زمینه‌ای برای بروز منازعات قومی باشد. البته ظاهراً در این زمان که هنوز سلطنت شاه در اوج ثبات و اقتدار بود، این منازعات بستر بروز نیافت و بی‌ایلاق و قشلاق‌ها بدون اردو کشی و نزاع در طی سه دهه با آرامش انجام شده و امنیت در شهر برقرار بود (بوداق بیگ منشی، ۱۳۷۸: ۱۴۶).

اما در هر صورت از پیامدهای شدت گرفتن جابجایی عنصر جمعیتی ترک و ترکمن از آغاز دوره صفویه به ویژه زمان شاه طهماسب اول به بعد بخشبندی قومی و فرهنگی در محلات شهر بود. به طوری که شهر به دو بخش شمالی و جنوبی میان ترکان و تاجیکان ساکن این شهر تقسیم شده بود، قسمت شمالی و شمال غربی، یعنی محلات درب کوشک و شیخ‌آباد و گوسفند میدان و قَملاق و دیمج، بیشتر جایگاه اتراک و نیز توقفگاه امرا و درباریان و خدمه و مأمورین دربار صفویه بوده است که به مناسبت معاشرت و مراوده دائمی اکثر ترک‌های حرف می‌زدند. در صورتی که محلات شرقی و جنوبی و مرکزی، یعنی پنبه‌ریسه و راه‌چمن و راه‌ری و خندق‌بار و مغلاوک و آخوند و محله خیابان که کمتر با مأمورین و درباریان تماس داشته، اکثراً فارسی‌زبان بوده و ترکی نمی‌فهمیدند (گلریز، ۱۳۷۷: ۳۴۱) استقرار دائمی عنصر قومی ترک و ترکمن در شهر، و نیز دو یا چند بخشی شدن شهر از نظر قومی، اقتصادی و فرهنگی سبب شد حتی در گزارش‌های پس از صفویه، به سبب غلبه زبان و فرهنگ ترکی، قزوین شهری با تبار ترک و تاتار قلمداد گردد.

گذشته از تغییرات صرفاً قومی در شهر قزوین، باید به برخی تغییرات اجتماعی نیز اشاره نمود. همانگونه که گفته شد شرایط خاص دربار صفوی و رقابت سران قبایل قزلباش برای حضور در مرکز قدرت برای کسب امتیازات نظامی و اقتصادی، گروه‌های زیادی از جمعیت قزلباش را متوجه آن ولایت نمود. طبیعی است که اکثر سرداران و مقام‌های مملکتی که در پایتخت حضور داشته‌اند، برای آنکه قدرت مانور بیشتری داشته باشند و بتوانند از نفوذ فراوان‌تری برخوردار باشند، می‌کوشیدند تا جماعتی هرچه بیشتر از ایل و طایفه و بستگان خود را در پایتخت و پیرامون آن جای دهند و آنها را در کارها دخیل سازند. و البته به همین دلیل کفه ترکیب جمعیت این مهاجرین به سمت مردان می‌چربیده است. از این رو می‌توان بسیاری از مسائل اجتماعی شهر را در آن دوران در ارتباط با این ترکیب و شکل جمعیت ساکن در آن مورد بررسی قرار داد. از جمله وجود فواحش و امردا در قزوین را بیشتر باید مربوط به حضور انبوه مردان مجرد و استقرار پی‌درپی نیروی نظامی در پیرامون شهر به شمار آورد (ورجاوند، ۱۳۷۷: ۲۰۲/۱).

به قزوین آورده شد. ورود این گروه نژادی در آن دوران قابل ملاحظه بوده است، به طوری که فقط در لشکرکشی سال ۹۶۱ق/ ۱۵۵۳-۵۴م حدود ۳۰ هزار اسیر به ایران آورده شد (سیوری، ۱۳۷۸: ۶۴) که بسیاری از آنها در پایتخت ساکن شدند. این اسیران عمدتاً جوانان مذکری بودند که برای خدمت در دستگاه دیوانی تعلیم یافتند و به غلامان شاه نامدار شدند یا دخترانی بودند که به نکاح قزلباشان درآمدند و برخی هم به حرم شاهی راه یافتند، به این طریق راه برای نفوذ غلامان گرجی در ساختار قدرت و حضور در دسیسه‌های درباری در هنگام سلطنت طهماسب آغاز شد. به علاوه تعدادی از اشراف‌زادگان گرجی به رسم گرو یا پیشکش و یا به قهر به دربار قزوین راه یافتند. بنابراین حضور این عناصر در قزوین جدای از پیامدهای جمعیتی، پیامدهای سیاسی نیز به همراه داشت. یکی از نمودهای بارز تأثیرگذاری عناصر قفقازی و چرکسی در پایتخت صفوی، دخالت این عناصر در بحران جانشینی پس از طهماسب اول است (سومر، ۱۳۷۱: ۱۳۸، ۱۳۹).

گذشته از اینها، گاهی بی‌ثباتی در مرزهای عثمانی و ایران نیز از عوامل جابجایی جمعیت و اسکان موقت آنها در شهرها از جمله در قزوین بود. برای نمونه به گزارش نویسنده تاریخ الفی، در همین زمان هراس ناشی از پیشروی لشکر عثمانی موجب گردید که امرای لشکر آذربایجان از دفاع قلعه شهر مایوس شوند و بنا به شرایط و مصلحت «فرمان صادر شد که جمهور سکنه و عموم متوطنین تبریز به سمت قزوین کوچ نمایند ... به موجب فرمان جمعی از اکابر و اعیان دربار و ملتزمان رکاب، اهالی را با شتر و اسب و الاغ کمک و مساعدت نمایند ... راه قزوین را در پیش گرفتند» (تتوی و قزوینی، ۱۳۷۸: ۷۹۳).

همچنین اعلام اردوی جنگی از جانب شاه نیز عاملی دیگر برای استقرار موقت سپاهیان ایالت‌هایی همچون فارس، کرمان، خراسان، عراق و آذربایجان در حوالی پایتخت می‌شد (قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۴۶۱، ۴۷۱/۱). بدیهی است این استقرار گرچه موقت بود، اما می‌توانست در صورت تکرار و نیز طولانی شدن اردو، تأثیرات جمعیتی به همراه داشته باشد.

همه این عوامل، سبب شد تا جمعیت قزوین نه تنها از نظر تعداد به میزان قابل ملاحظه‌ای فزونی یابد، بلکه ترکیب جمعیت قزوین نیز با ورود عناصر قومی و قبیله‌ای کاملاً دگرگون گردد. در این میان بیش از همه باید به حضور عناصر ترک در شهر اشاره نمود. قاضی احمد قمی در ثبت گزارش سال ۹۷۴ هـ آشکارا به دودستگی جمعیت شهر در دو بخش تاجیک و ترک و حتی به عنوان «غریب و شهری» اشاره می‌کند (قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۴۶۰/۱) غریب

رشد افزایشی جمعیت قزوین تا پایان سلطنت شاه طهماسب اول و حتی پس از آن در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده استمرار داشت. اما از این زمان به بعد برخی رویدادها سبب کاهش شدن این جمعیت گردید. در واقع همانگونه که گفته شد در زمان شاه طهماسب، پس از گزینش قزوین به پایتختی، گروه‌های قومی مهاجر از دیگر شهرها و سرزمین‌ها به پایتخت آمدند و نیز طبیعی بود که بیشتر سرداران و مقام‌های مملکتی که در پایتخت حضور داشتند، برای آنکه قدرت مانور بیشتری داشته باشند و بتوانند از نفوذ بیشتری برخوردار باشند، می‌کوشیدند تا جماعتی هرچه بیشتر از ایل، طایفه و بستگان خود را در پایتخت و پیرامون آن جای داده و آنان را در کارها دخیل کنند. اما از سال ۱۰۰۷ هـ. پس از انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان نیز، چنین وضعی مجدداً تکرار شد و جماعات بسیاری از قزوین به اصفهان مهاجرت کردند. در حقیقت در این زمان قزوین جاذبه پایتختی خود را از دست داده بود و همه عوامل سیاسی و اقتصادی که چند دهه پیش موجبات افزایش جمعیت را فراهم کرده بود، اکنون همان عوامل به نحوی دیگر، سبب کاهش جمعیت شد.

علاوه بر انتقال پایتخت که منجر به کوچ تعداد بسیاری از درباریان، مشاهیر و بزرگان قزوین به شهر اصفهان شد، وقوع بلایای طبیعی نظیر سیل، زلزله و بیماری‌های همه‌گیر نیز روند کاهش جمعیت قزوین را تشدید نمود. برای نمونه می‌توان به سیل نوروز (بیست و سوم جمادی الاول) سال ۹۶۵ اشاره نمود. به گزارش قاضی احمد قمی «سیل به قزوین آمده دروازه ابهر را فرو گرفت و قرب به دوهزار خانه را فرو گرفته ویران کرده، مبلغ‌ها خسران ترک و تاجیک» شد (قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۳۹۹/۱). این سیل همچنین بسیاری از تأسیسات شهری را ویران نمود. به علاوه شیوع بیماری‌های واگیر هر چند وقت، تلفات جدی و قابل ملاحظه‌ای به جمعیت قزوین وارد می‌ساخت. برای نمونه در سال ششم جلوس شاه عباس اول، قزوین و نواحی اطراف آن درگیر بیماری طاعون و وبا گردید. به گزارش اسکندریگ منشی «درین سال در دارالسلطنه قزوین مرض طاعون و وبا شیوع یافته بسیاری از مردم شهر به مواضع و بلوکات رفتند» (اسکندریگ منشی، ۱۳۸۲: ۴۵۸/۲). در گزارش دیگری می‌خوانیم «به واسطه کثرت و ازدحام خلایق در دارالسلطنه علامات طاعون به ظهور رسید». به همین دلیل شدت شیوع بیماری درباریان را مجبور کرد که از دولخانه خارج و به سعادت‌آباد تغییر منزل دادند و اعلام گردید که اگر طاعون شدت و شیوع بیشتری یابد درباریان به نواحی قم عزیمت نمایند و از جانب

دیگر فرمان صادر شد که میت و مردم بیمار را از قزوین به قم نبرند و «اگر کسی پنهانی بدان اقدام نمایند سیاست نمایند و بی رقم مطاع احدی به شهر داخل نگرند» (قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۶۴۸/۲). گزارش دیگری نیز از وبا و طاعون در سال ۱۰۴۴ در قزوین در دست داریم (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۹۵) که مردم زیادی از آن شهر را به هلاکت رساند. علاوه بر آن در زلزله سال ۱۰۶۶ نیز مردم زیادی از بین رفتند (واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۵۷۸). این بلایای طبیعی علاوه بر کاهش جمعیت قزوین، خرابی بسیاری نیز بر جای می‌گذاشت که طبعاً بر اقتصاد شهر قزوین تأثیر سویی داشت. اما اگر بخواهیم از اعداد و ارقام جمعیتی در این دوره صحبت کنیم، باید تصریح کرد که به رغم اینکه منابع به افزایش تعداد و دگرگونی ترکیب جمعیتی قزوین تا پایان سلطنت شاه طهماسب اشاره می‌کنند، اما تقریباً هیچ اشاره‌ای به اعداد و ارقام واقعی در این زمینه ندارند. نخستین اشاره‌ها به اعداد و ارقام جمعیتی، از دوره سلطان محمد خدابنده در دست است.

اروج بیگ بیات در اثر خود، جمعیت شهر قزوین را در مدت سال‌های ۹۵۴ تا ۱۰۰۷ صد هزار خانوار یعنی تا سیصد و پنجاه هزار نفر تخمین زده است. (اروج بیگ بیات، ۱۳۳۸: ۶۱) رقم اروج بیگ، واقعیتی را بیان می‌کند که با گزینش قزوین به عنوان پایتخت گروه‌های مختلف از سراسر کشور بدان روی آوردند. به ویژه آنکه شخصیت‌های عمده حکومت و سرداران که هر یک وابسته به منطقه و ایل خاصی بوده‌اند برای تقویت موقعیت خویش گروهی از بستگان و هم‌ایلان خود را در شهر و پیرامون آن جای دادند. از سوی دیگر نیاز به نگهداری یک نیروی قابل توجه نظامی در پایتخت به ویژه در دوران اقامت شاه در قزوین، ایجاب می‌کرد تا برخی از آنها خانواده‌های خویش را در شهر جای دهند. همه نشان می‌دهد که رقم اروج بیگ چندان اغراق‌آمیز نیست (ورج‌اوند، ۱۳۷۷: ۷۷۸/۲).

اعداد و ارقام بعدی به وضوح نشان می‌داد علل و عوامل سیاسی-اقتصادی و طبیعی که در سطور پیش به عنوان زمینه کاهش جمعیت قزوین مطرح شد، تا چه میزان در کاهش تدریجی جمعیت قزوین مؤثر بوده است. چند دهه پس از اروج بیگ بیات، گزارش سر توماس هربرت را داریم که در سال ۱۶۲۸/۵۱۰۳۷ جمعیت قزوین را حدود بیست هزار خانواده و کمتر از ۲۰۰ هزار نفر دانسته است (Herbert, 2005: 202). در گزارش اولتاریوس نیز که ده سال بعد از هربرت از قزوین دیدن کرده جمعیت قزوین یکصد هزار نفر آمده است «قزوین با داشتن یکصد هزار نفر جمعیت

بی‌شک یکی از دلایل انتخاب دوباره قزوین، ظرفیت‌های جمعیتی این شهر بوده است. پردولاماز از مسیونرهای ژوئیت که در سال ۱۶۹۸م، در زمان شاه سلطان حسین از قزوین دیدن کرده، در گزارش‌هایش از قزوین می‌نویسد: «شهر به نظرم بزرگ و تجاری و پرجمعیت آمد ... این شهر محل میعاد کاروان‌های اردبیل، تبریز و ایروان برای رفتن به اصفهان است و گزارش‌ها و شرح سفرای مسافران، این جاده را شناسانده‌اند» (نامه‌های شگفت‌انگیز، ۱۳۷۰: ۷۰-۷۱).

ژان اوتر هم که چند سال بعد به ایران آمده بود تأکید کرده که «در دست داشتن این شهر برای شاه طهماسب [دوم] بسیار ارزنده بود چون هم بزرگ، هم ثروتمند و هم پرجمعیت بود» (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۱۲). با اینکه اولتاریوس و شاردن جمعیت قزوین را در دوره شاه عباس دوم یکصد هزار نفر تخمین زده بودند و این در برابر گزارش اروج بیگ بیات که جمعیت قزوین را در زمان سلطان محمد خدابنده ۳۵۰ هزار نفر برآورد کرده، در حد قابل ملاحظه‌ای کمتر بود؛ با این حال جمعیت آن نسبت به بسیاری از شهرهای دیگر بیشتر بوده است. انتخاب دوباره قزوین به پایتختی صفویان می‌توانست بر تعداد جمعیت این شهر تأثیر مثبتی بگذارد. برای نمونه کروسینسکی در گزارش هجوم افغانه به قزوین تصریح می‌کند که صد هزار قزلباش در قزوین حضور داشتند (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۶۹). به احتمال زیاد این تعداد قزلباش همراه با شاه صفوی به قزوین آمده بودند و در صورت تداوم حضور او در قزوین، دست کم بخشی از آنان به تدریج به جمعیت ثابت شهر تبدیل می‌شدند. اما شکست نهایی صفویان از افغانه، ضربه نهایی را بر شکوه و بالندگی بسیاری از شهرهای ایران به ویژه اصفهان و قزوین و البته جمعیت آنها وارد آورد. برای نمونه طبق گزارش سیمون آوراموف کنسول پتر اول که در زمان تهاجم افغان‌ها به اصفهان، در قزوین حضور داشت، بازرگانان قزوینی حاضر در اصفهان به خانواده‌های خود نامه فرستادند که دیگر منتظر آنها نباشند و از خویشاوندان خود عفو و بخشایش خواستند و نوشتند که در اصفهان نصف جمعیت از گرسنگی مرده و ما هم انتظار چنین مرگی داریم (اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجار، ۱۳۸۷: ۸۲).

با این توصیف گرچه قزوین در این زمان همچنان عنوان دارالسلطنه داشت (تذکره الملوک، ۱۳۷۸: ۱۸۴) اما دیگر هرگز از نظر جمعیتی و نیز توسعه شهری به تعداد و وسعت دوره صفوی بازنگشت. از زمان سقوط قزوین و تصرف آن به دست افغانه تا برآمدن قاجارها جمعیت قزوین روندی به شدت نزولی را طی نمود. این روند کاهشی به حدی بود که جمعیت قزوین در عصر زندیه و

می‌تواند در مواقع بحرانی و ضروری فوراً یک سپاه نظامی تهیه ببیند». (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۵۴) دو دهه پس از وی، شاردن نیز در سال ۱۶۶۴ جمعیت این شهر را ۱۲ هزار خانوار یا ۱۰۰ هزار نفر تخمین زده است «دوازده هزار باب خانه باغچه دارد. محیط شهر شش میل است و صد هزار نفوس دارد که چهل خانواده از آن عیسوی و چهل خانواده موسوی می‌باشند» (شاردن، ۱۳۳۶: ۳۵/۲). ظاهراً پس از انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان و تا پایان عصر صفوی، جمعیت قزوین در همین حدود (یکصد هزار نفر) باقی مانده بود که البته باز رقم قابل توجهی است.

۲. تغییرات جمعیتی دوره فترت (از سقوط صفویه تا ابتدای قاجاریه)

به رغم اینکه پس از انتقال پایتخت به اصفهان و آغاز عصر شکوه و بالندگی این شهر، قزوین بسیاری از امتیازات سیاسی خود را از دست داد، ولی با این وجود همچنان به عنوان دومین شهر بزرگ ایران عصر صفوی باقی ماند و در فاصله میان حکومت شاه عباس اول تا شاه سلطان حسین، موقعیت اقتصادی و تجاری خود را حفظ کرد و از نظر سیاسی به دلیل پیشینه‌اش در استقرار دولت صفوی همچنان مورد توجه سلاطین این سلسله قرار داشت. در طول این سال‌ها هرگاه تحولات غرب و شمال غرب کشور اقتضا می‌کرد پادشاهان صفوی دربار را موقتاً به دارالسلطنه قزوین منتقل می‌کردند و در آنجا به اداره امور می‌پرداختند. شاه صفی به ویژه بارها برای رسیدگی به درگیری‌های غرب ایران با عثمانی و گرجستان به دارالسلطنه قزوین رفت و در آنجا اقامت گزیده بود (بنگرید به وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۳۵، ۱۴۹ و ...).

همین زمینه سبب شد در اواخر دوران شاه سلطان حسین و در اوج انحطاط و از هم گسیختگی شیرازه امور به دلیل شورش افغانه، و زمانی که دیگر اصفهان جوابگوی نیازهای دربار صفوی نبود، همه نگاه‌ها بار دیگر به سوی قزوین جلب شد و در واپسین سال‌های عمر دولت صفوی شهر قزوین دوباره به کانون تحولات سرنوشت‌ساز سیاسی تبدیل گردد. شاه سلطان حسین در این زمان «به مصلحت همگی امرا متوجه قزوین شده در آنجا رحل اقامت انداخت». (مرعشی نجفی، ۱۳۶۲: ۳۱) با رفتن شاه به قزوین، همچنان که در ابتدای تثبیت و استقرار دولت صفوی قزوین پایتخت بود، در دوران ضعف و انحطاط آن هم بار دیگر به مدت سه سال (۱۱۳۰-۱۱۳۳) مرکز فعالیت‌های مملکتی گردید. پس از قتل شاه سلطان حسین، شاه طهماسب دوم نیز که در سال ۱۱۳۵ به قزوین رفته بود، این شهر را شایسته دید که سلطنتش را در آن اعلام نماید.

زمان حکمرانی مولوردیخان در این شهر، حدود ۱۵ هزار نفر ذکر شده است (پری، ۱۳۸۲: ۱۲۰).

۳. تغییرات جمعیتی در دوره قاجاریه

بر سرکار آمدن قاجاریان در آغاز سده سیزدهم هجری، پایان عصر فترت را رقم زد. همین مساله شیب نزولی جمعیت قزوین را متوقف کرد و آرام آرام روند افزایشی نیز یافت. جدای از تثبیت حکومت مرکزی که عامل اصلی این افزایش بود، انتخاب تهران در نزدیکی قزوین به پایتختی نیز در این روند نمی‌توانست بی‌تأثیر باشد. با این وجود، همچنان زخم‌های چند دهه فترت و هرج و مرج سیاسی بر پیکر شهر نمایان بود. گزارش اولیویه در سال ۱۷۹۴/۱۲۰۸ از قزوین به روشنی گویای این وضعیت است «فاصله تهران و قزوین تخمیناً بیست فرسخ است و راه هموار و سهلی است. از تاریخی که تهران نشیمن شاه شده مراوده میان این دو شهر بسیار است. تهران مرکز امورات است. اما قزوین به علت کثرت جمعیت و متمولین و اغنیا، محل تجارت شایانی گردیده است. ابریشمی که به تمام داخله ایران و بغداد و هندوستان می‌رود از گیلان و شیروان به قزوین آمده و از اینجا به خارج می‌رود. در این شهر است که حصه‌ای از برنج گیلان و مازندران حمل و نقل می‌شود. نسج اقمشه حریر و ریسمان و فرش در قزوین وجود دارد، با وجود اینها اکنون این شهر به آبادی و معموری که در زمان سلاطین صفویه بوده نیست. جمعیتی که الان هست قریب به بیست و پنج هزار نفس است که در آن زمان صد هزار بیشتر بود. اینه و عمارات سلطنتی خراب شده و خانه ساکنین پست و بدساخت هستند» (اولیویه، ۱۳۷۱: ۶۷) آمار اولیویه از جمعیت قزوین نشان می‌دهد، نسبت به عصر زندیه حدود ده هزار نفر به جمعیت قزوین افزوده شده است.

حدود یک دهه بعد در سال ۱۸۰۵/۱۲۲۰ در آغاز حکومت فتحعلیشاه یک سفرنامه‌نویس گمنام ایتالیایی که از قزوین دیدن کرده، جمعیت این شهر را حدود ۶۰ هزار نفر تخمین است (ورجاوند، ۱۳۷۷: ۷۷۹/۲) اما کمتر از هفت سال بعد، دروویل که در فاصله ۱۸۱۲ تا ۱۸۱۳ از ایران دیدن کرده است، جمعیت قزوین را ده هزار نفر برآورد می‌کند. این اختلاف زیاد را خود دروویل به روشنی توضیح می‌دهد. او توضیح می‌دهد در نظام سیاسی و مالی ایران امکان آگاهی از رقم دقیق جمعیت یک شهر یا روستا وجود ندارد و اقداماتی که تاکنون برای تهیه آمار تقریبی جمعیت ایران به عمل آمده بی‌نتیجه مانده است. چراکه «این کار تا موقعی نیز که بیگلربیگی‌ها در ایالات مختلف ایران قدرت را به دست دارند

بی‌نتیجه ماند. زیرا بنا به اصول اداری کنونی ایران اگر شاه مملکت از تعداد واقعی نفوس استان‌ها باخبر شود به تناسب آن درخواست عایدات مالیه خواهد کرد. ولی این امر با منافع بیگلربیگی‌ها یعنی استانداران به هیچ وجه وفق نمی‌دهد». دروویل همچنین توضیح می‌دهد که «بی‌گفتگو پیش از هرج و مرج‌های دوران شاه سلطان حسین صفوی، ایران جمعیت زیادی داشته است. نظری به تعداد بیشماری از ده خرابه‌ها که در سراسر ایران به چشم می‌خورد و همچنین توجه به وسعت شهرهایی که جز ویرانه‌ای از آن باقی نمانده است، روشن می‌سازد که پس از حمله افغانه کشور ایران هفت هشتم جمعیت خود را از دست داده است.» پس از این توضیحات است که او جمعیت قزوین را ده هزار نفر تخمین زده است! «با توجه به بقایای حصار عظیم آن بی‌گفتگو شهر بزرگی با جمعیتی بالغ بر یکصد هزار تن بوده است، ولی اکنون تعداد نفوس آن از ده هزار نفر تجاوز نمی‌کند» (دروویل، ۱۳۳۷: ۴۷-۴۵)

گزارش دروویل نه تنها به تأثیر هجوم افغانه بر کاهش شدید جمعیت شهرهای ایرانی می‌پردازد، بلکه نکته مهمتر آنکه توضیح می‌دهد که چرا در ایران پیشامشروطه هیچ‌گاه اعداد و ارقام واقعی از تعداد جمعیت شهرها و روستاهای ایرانی به دست نمی‌آمد. در واقع تخمین خود او از جمعیت قزوین در این دوره بیشتر متکی به آمار رسمی بوده که براساس تحلیل خود او کمتر از رقم واقعی بوده است. به همین دلیل است که گزارش‌های جمعیتی قزوین قبل و بعد از او، از رقم ده هزار نفر بیشتر است. در واقع این گزارش‌ها بیشتر متکی بر تخمین شخصی بوده نه آمار رسمی.

برای نمونه کنت دوسرسی در دوره محمدشاه، توصیف نسبتاً بهتری از وضعیت قزوین و جمعیت آن به دست داده است: «می‌خواستم از داخل شهر و بازارهای مشهورش دیدن کنم زیرا قزوین یکی از شهرهای صنعتی مشهور ایران است و در این شهر شمشیرهای خوب ساخته می‌شود و پارچه‌های پنبه‌ای ضخیم آن نیز شهرت دارد و این محصول را بیشتر به مردم ناحیه کردستان می‌فروشد. خانه‌های قزوین غالباً با سنگ‌های تراشیده ساخته شده و این یکی از خصوصیات این شهر است که در نقاط دیگر ایران کمتر دیده می‌شود ... خیابان‌ها از حد معمول عریض‌ترند» (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۳۶). دوسرسی در ادامه گزارش خود جمعیت شهر قزوین را ۳۰ هزار نفر تخمین زده است (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۳۶).

اوژن فلاندن نیز که مقارن همین زمان از قزوین دیدن کرده همین تخمین را زده است «گرچه زمین‌لرزه‌های پی‌درپی خرابی

گزارش کارلا سرنا در دوره ناصرالدین شاه از شهر قزوین، نمونه روشنی از این وضع اسفبار است «قزوین به سرنوشت همه پایتخت‌های متروک گرفتار شده است. در سرتاسر این شهر، غیر از یک ارمنی تبعه روس که بازرس خط تلگراف هند - اروپایی بود، بیگانه دیگری زندگی نمی‌کرد ... بعد از قحط‌سالی اخیر جمعیت قزوین به طور قابل ملاحظه‌ای رو به کاهش گذاشته است و در حال حاضر از بیست هزار تجاوز نمی‌کند. از قبرستان‌های شهر که پر از سنگ قبر است، معلوم می‌شود قزوین در گذشته شهر پرجمعیتی بوده است» (کارلا سرنا، ۱۳۶۲: ۲۵۱-۲۴۹).

دکتر فووریه هم که پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه بود در سال ۱۳۰۷ هـ همراه با شاه به قزوین وارد و دو روزی در آن شهر به سر برد. او در اولین روز دیدار خود از قزوین پس از بیان اوضاع جمعیتی قزوین ماجرای فردی را که به دزدی متهم شده بود چنین شرح می‌دهد «قبل از ظهر به قزوین رسیدیم، در رسیدن به شهر دیدیم که باروهای گلی شهر به حال خرابی است و جمعی مشغول تعمیر آنها هستند. اولین کوچه‌هایی که به آنها برخوردیم بسیار کثیف و در اطراف آنها خرابه زیاد بود. فقط اگر مختصر نظافتی دیده می‌شد در اطراف عمارت حکومتی بود ... قزوین شهری است که شماره جمعیت آن از ۲۰۰۰۰ نفر متجاوز نیست ولی از مشاهده محلات خالی و خرابه‌های متعدد می‌توان یقین حاصل کرد که سابقاً خیلی بیش از این سکنه داشته. این شهر هم به همان سرنوشت شهرهای دیگر قدیمی ایران که وقتی پایتخت بوده‌اند دچار شده به این معنی که تا پادشاه در آنجا مقر داشته آبادی و شکوه آن برجا بوده ولی همین که از این امتیاز افتاده و جای دیگر مقام آن را گرفته رو به تنزل و ویرانی نهاده است» (فووریه، ۱۳۸۵: ۹۰-۸۹).

اگر تا این زمان، همه اعداد و ارقام جمعیتی قزوین، مبتنی بر برآورد و تخمین‌های فردی بود، اما در یک مورد در دوره ناصری، برای نخستین بار سرشماری عمومی در شهر قزوین صورت گرفت که برای اولین بار آمار نسبتاً دقیقی از ترکیب جمعیتی شهر به دست داده است. در واقع یکی از اقدامات بسیار مهم که در دوران حکمرانی عباس‌میرزا ملک‌آرا در سال ۱۲۹۹ در قزوین صورت گرفت انجام سرشماری رسمی جمعیت شهر قزوین بود که اقدامی زیربنایی در جهت برنامه‌ریزی شهر محسوب می‌شد. البته بحث سرشماری از همان دوران میرزاتقی خان امیرکبیر مطرح بود که متأسفانه هیچ‌گاه عملی نشد. این کار بنیادی پس از امیرکبیر برای مدتی مسکوت ماند تا آنکه در دوران اصلاحات عصر سپهسالار (۱۲۸۷-۱۲۹۷ هـ.ق) به اجرا درآمد. این سرشماری که به تفکیک هر

زیاد به قزوین رسانیده حصارهایش را منهدم کرده است لیکن درون شهر آباد می‌باشد. حصار شهر با برج و باروهایست که در وسط دیوارهایی کنگره‌دار دارد. جمعیت شهر در حدود سی چهل هزار نفر» است (فلاندن، ۱۳۵۶: ۱۰۴-۱۰۱).

اما به رغم این روند رو به رشد، انحطاط عمومی ناشی از سوء حکومت مرکزی و حاکمان ایالات و جنگ‌های ایران و روس و مسائل کلی دیگر که در زمان فتحعلیشاه و محمدشاه و پس از آن گریبان‌گیر ایران شده بود، تأثیر منفی‌اش را بر وضعیت عمومی و جمعیت شهر قزوین گذارد. گزارش هاینریش بروگش که در سال ۱۲۷۷ هـ در قزوین اقامت داشته نمایشگر این وضعیت است «شهر قزوین برخلاف دفعه قبل که از آن عبور کردیم خراب، و غم‌انگیز به نظر می‌رسید، این بار ما را از خیابان‌هایی عبور دادند که خانه‌های اطراف آن خراب و سقف‌هاشان فرو ریخته بود، مردم این قسمت شهر، سر و وضع لباس بدی داشتند و عده‌ای از آنها نیمه برهنه بر سر راه ما آمدند و با صدای بلند تضرع‌آمیز تقاضای کمک می‌کردند ... ضمن نوشتن نامه‌ها، صدای ناله دلخراش عده‌ای را شنیدم، وقتی پرسیدم چه خبر است معلوم شد عده‌ای از اهالی شهر را جلوی قصر شلاق می‌زنند این عده ظاهراً از جمله کسانی بودند که در شورش و قیام قزوین به خاطر گرانی نان و قحطی شرکت داشتند ... حالا آن بیچاره‌ها را که به خاطر گرسنگی قیام کرده بودند در جلوی چشم اهالی شهر شلاق می‌زدند. وضع اقتصادی شهر قزوین آنگونه که قبلاً هم اشاره کردیم خوب نیست، صنایع این شهر که روزگاری در ایران از رونق زیادی برخوردار بود، اینک چند سالی است که به علت رقابت کالاهای صنعتی اروپایی که وارد بازار شده، به کلی در شرف نابودی است و مصنوعات قزوین منحصر به شانه‌های چوبی و چاقو شده است که به قیمت ارزانی در شهرهای مختلف ایران عرضه می‌گردد» (بروگش، ۱۳۶۷: ۶۳۴).

گذشته از وضعیت اسفبار عمومی، شیوع چندباره بیماری وبا نیز در شهر قزوین باعث کاهش شدید جمعیت شده بود، چنانکه لسان‌الملک سپهر در ذیل حوادث سال ۱۲۳۷/۱۸۲۲ که به جنگ‌های ایران و عثمانی مربوط است، به شیوع بیماری در شهرهای مختلف ایران و از جمله قزوین اشاره نموده می‌نویسد: «مع القصة یک دو سال همی بود که مرض وبا پست و بلند جهان را درنوشت، از بلاد چین و هندوستان به ایران گذشت، از شهر شیراز و یزد و اصفهان و کاشان و قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از ۱۰۰۰۰۰ افزون بکشت» (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷: ۳۳۸/۱).

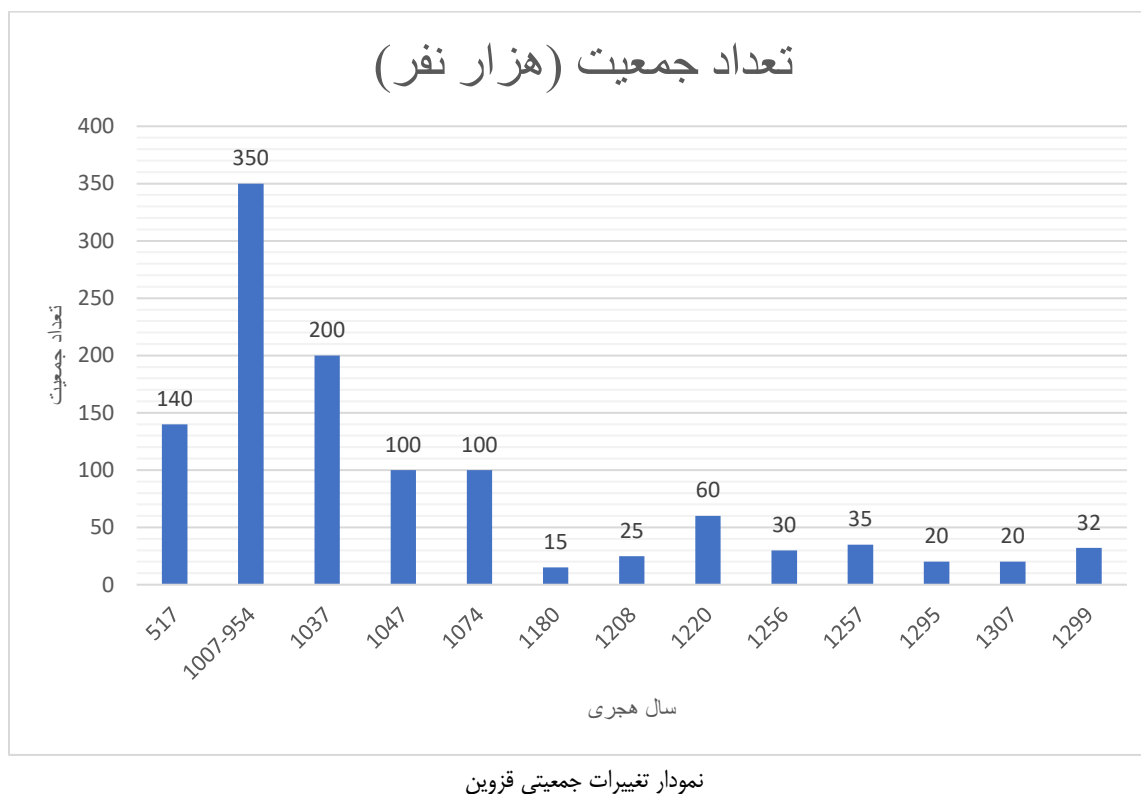
همه این مسائل سبب شد تا از این به بعد تا زمان مشروطه آمار جمعیت قزوین در همین حدود (بیست تا سی هزار نفر) باقی بماند.

یک از محله‌های شهر قزوین به عمل آمده بسیار مفصل و جامع است که محمدعلی گلریز گزارش جامعی از آن به دست داده است (گلریز، ۱۳۷۷: ۴۴۳/۱-۴۲۹). در این سرشمار تعداد ساکنان قزوین ۳۲۱۸۱ نفر زن و مرد بوده‌اند که ۱۵۸۱۴ زن و ۱۶۳۶۷ نفر را مردان تشکیل می‌داده است. این جمعیت به ۴۰۳۱ خانوار تعلق داشته است که از نظر ترکیب اجتماعی عبارت بودند از ۳۶۵ خانواده از علما و سادات، ۱۵ خانواز از شاهزادگان، ۱۶۳ خانوار اعیان و اهل قلم، ۱۲۸ خانوار از تجار و ۳۳۶۰ خانوار از سایر صنوف.

نکته جالب آنکه این رقم، به اعداد تخمینی در این بازه زمانی نزدیک است و این نشان می‌دهد که تخمین‌های صورت گرفته نیز چندان بی‌راه و غیرواقعی نبوده‌اند.

جدول تغییرات جمعیتی قزوین

تعداد جمعیت (هزار نفر)	سال (هجری)	منبع گزارش	رویدادهای مهم
۱۴۰	۵۱۷	ورجاوند	در آستانه هجوم مغول
۳۵۰	۹۵۴-۱۰۰۷	اورج بیک بیات	پایتختی قزوین
۲۰۰	۱۰۳۷	هربرت	پس از پایتختی
۱۰۰	۱۰۴۷	اولتاریوس	پس از پایتختی
۱۰۰	۱۰۷۴	شاردن	پس از پایتختی
۱۵	دوره زندیه (حدود ۱۱۸۰)	جان پری	عصر فترت
۲۵	۱۲۰۸	اولیویه	برآمدن قاجارها
۶۰	۱۲۲۰	سفرنامه‌نویس ایتالیایی	ابتدای دوره قاجار
۳۰	۱۲۵۶	کنت دوسرسی	محمدشاه
۳۵	۱۲۵۷	اوژن فلاندن	محمدشاه
۲۰	۱۲۹۵	کارلا سرنا	عصر ناصری
۲۰	۱۳۰۷	فوریه	عصر ناصری
۳۲	۱۲۹۹	سرشماری رسمی	عصر ناصری



شهر و آمیزش آنان با مردم بومی بافت اجتماعی قزوین را برای همیشه و تا امروز دگرگون ساخت. پس از انتقال پایتخت به اصفهان، درست همان عللی که سبب افزایش جمعیت قزوین شده بود، کاهش جمعیت این شهر را در پی داشت. منتها موقعیت تاریخی و جغرافیایی قزوین، همچنان پایتخت دوم صفویان را پس از اصفهان در کانون تحولات نگاه داشت و تا پایان عصر صفوی، جمعیت این شهر در حدود یکصد هزار نفر تثبیت شد. این رقم به نسبت مقتضیات آن عصر، همچنان رقم قابل ملاحظه‌ای بود.

جنگ‌ها و هرج و مرج‌های متعدد و مکرر عصر فترت از سقوط صفویه تا برآمدن قاجارها، تأثیر به شدت منفی بر همه جنبه‌های زندگی شهری قزوین از جمله جمعیت آن بر جای نهاد. به نحوی که جمعیت این شهر به شدت سقوط کرد و در عصر زندیه به حدود ۱۵ هزار نفر رسید. گرچه تثبیت حکومت مرکزی قاجار در تهران تا اندازه‌ای این روند را متوقف نمود، اما انحطاط عمومی که از عصر فتحعلیشاه به بعد گریبان‌گیر همه شهرها و روستاهای کوچک و بزرگ ایران شده بود، اجازه نداد قزوین از نظر توسعه شهری و جمعیت به دوره صفوی بازگردد. جمعیت قزوین در سراسر عصر قاجار در حدود سی تا چهل هزار نفر باقی ماند.

نکته مهم در باب اعداد و ارقام تخمینی که در منابع تاریخی و تاریخ‌نگارانه درباره جمعیت قزوین به چشم می‌خورد آن است که

نتیجه‌گیری

همانگونه که از جدول و نمودارهای ترسیم شده فوق به روشنی مشخص می‌شود، بررسی تغییرات جمعیتی قزوین در بازه زمانی صفویه تا پایان عصر ناصری، نشان می‌دهد که این تغییرات کمتر متأثر از علل و عوامل بومی و محلی و بیشتر تحت تأثیر جریان‌ها و تحولات کلی و عمومی در سطح کشور بوده است. مجموعه عوامل سیاسی (نظیر انتقال پایتخت به و از قزوین)، اجتماعی (نظیر جابجایی‌های گروه‌های مختلف قومی - قبیله‌ای) نظامی (جنگ‌ها و هرج و مرج‌های پس از سقوط صفویان)، اقتصادی (متأثر از رونق یا رکود اقتصادی کلی در کشور) و طبیعی (نظیر بیماری و زلزله) بیشترین دگرگونی‌های جمعیتی در قزوین را در پی داشته است. در حقیقت قزوین به ویژه از زمانی که شاه طهماسب اول مرکز سیاسی و اداری کشور را از تبریز به قزوین منتقل کرد، هم از نظر ترکیب و هم از نظر تعداد جمعیت به کلی دگرگون شد. نه تنها جمعیت قزوین به حدود ۳۵۰ هزار نفر (بالاترین رقم جمعیت در تاریخ این شهر تا پیش از مشروطه) رسید بلکه بافت اجتماعی شهر نیز به کلی تغییر یافت. حضور گروه‌های قومی - قبیله‌ای ترک و کرد در این

عددی که در نخستین سرشماری رسمی قزوین در سال ۱۲۹۹ از جمعیت قزوین به دست آمد (۳۲ هزار نفر) بسیار نزدیک است به اعداد و ارقام تخمینی در دهه‌های پیش از آن. این امر نشان‌دهنده آن است که این تخمین‌ها و برآوردها هم‌چندان غیرواقعی و به دور از حقیقت نبوده است.

منابع

ابن اثیر، عزالدین، (بی‌تا)، کامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران، جلد ۳۲، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشار.

ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد، (بی‌تا)، مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجار، (۱۳۸۷)، ترجمه رحیم مسلمانیان قبادیانی و بهروز مسلمانیان قبادیانی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

اصطخری، ابواسحاق، (۱۳۹۷)، ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسعد، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات افشار.

اوتر، ژان، (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه علی اقبالی، تهران: جاویدان.

اروج بیگ بیات، (۱۳۳۸)، دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اولثاریوس، آدام، (۱۳۸۵)، سفرنامه اولثاریوس: ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی، ترجمه احمد بهپور، تهران: ابتکار نو.

بدلیسی، شرف‌خان، (۱۳۷۷)، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران: اساطیر.

بروگش، هنریش، (۱۳۶۷)، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کردبچه، تهران: انتشارات اطلاعات.

بلادری، احمد بن یحیی، (۱۳۹۸)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر ماهریس.

بوداق بیگ منشی، (۱۳۷۸)، جواهر الاخبار، به تصحیح بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب.

بیاتلو، حسین، (۱۳۹۸)، «معضلات اجتماعی عهد ناصری در رساله قانون قزوینی با تأکید بر شاخص سرقت»، تاریخ و تمدن اسلامی، سال ۱۵، شماره ۳۰، صص ۱۰۱-۱۲۶.

پری، جان، (۱۳۸۲)، کریم‌خان زند: تاریخ ایران بین سال‌های ۱۷۷۹-۱۷۴۷، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: آسونه.

تنوی، قاضی احمد و قزوینی، آصف‌خان، (۱۳۷۸)، تاریخ الفی، به کوشش سیدعلی آل داود، تهران: انتشارات کلبه و فکر روز.

تذکره الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی)، (۱۳۷۸)، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران: امیرکبیر.

ترکمان، اسکندربیگ، (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

خواجگی اصفهانی، محمدمعصوم، (۱۳۶۸)، خلاصه السیر، به تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی.

خواندمیر، غیاث‌الدین، (۱۳۳۳)، تاریخ حبیب السیر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.

درزی رامندی، فاطمه، (۱۳۹۵)، وضعیت تاریخی - فرهنگی قزوین در عصر قاجار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام‌نور استان تهران.

دوسرسی، کنت، (۱۳۶۲)، سفارت فوق‌العاده در ایران، ترجمه احسان اشراقی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد.

رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد، (۱۹۸۷)، التدوین فی اخبار قزوین، بیروت: دار کتب علمیه.

ریچاردز، فرد، (۱۳۷۹)، سفرنامه فرد ریچاردز، ترجمه مهین‌دخت صبا، تهران: علمی و فرهنگی.

سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، (۱۳۷۷)، نسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، (۱۳۵۶)، ترجمه حسین نورصادقی، تهران: انتشارات اشراقی.

سفرنامه اولویوه، (۱۳۷۱)، ترجمه محمدطاهر میرزا، به تصحیح غلامرضا وهرام، انتشارات اطلاعات.

سومر، فاروق، (۱۳۷۱)، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و امامی، تهران: گستره.

سیوری، راجر، (۱۳۷۸)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز. شاردن، ژان، (۱۳۳۶)، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.

عادلر، باقرعلی و فراهانی فرد، رقیه، (۱۳۹۰)، «کالبدشناسی شهری قزوین در دوران صفوی»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال اول، شماره دوم، صص ۷۰-۵۱.

فوریه، ژوانس، (۱۳۸۵)، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، نشر علم.

قزوینی، زکریا بن محمد، (۱۳۷۳)، آثارالبلاد و اخبارالعباد، ترجمه با اضافات جهانگیرمیرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

قمی، قاضی شرف‌الدین حسین، (۱۳۸۳)، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

کارلاسرنا، مادام، (۱۳۶۲)، آدم‌ها و آیین‌ها در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: کتابفروشی زوار.

کروسینسکی، (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس.

کیائی، مهدخت و دیگران، (۱۳۹۷)، «بازتاب تحول گفتمان جنسیتی دوره قاجار بر نظام‌های فعالیتی و فضایی خانه‌های اعیانی (مطالعه موردی: خانه‌های اعیانی قزوین)»، پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، دوره ۸، شماره ۱، صص ۷۳-۵۱.

گلریز، سید محمد، (۱۳۷۷)، مینودر یا باب‌الجنه قزوین، قزوین: انتشارات طه.

گیلاننتر، پطروس دی سرکیس، (۱۳۷۱)، سقوط اصفهان: گزارش‌های گیلاننتر درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: امور فرهنگی شهرداری اصفهان.

مرعشی نجفی، میرزاحمدخلیل، (۱۳۶۲)، مجمع التواریخ، به کوشش عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوری.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۹)، نزهة القلوب، به کوشش گای لیسترانج، تهران: اساطیر.

مقدسی، ابوعبدالله، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

نامه‌های شگفت‌انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه، (۱۳۷۰)، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات مؤسسه علمی اندیشه جوان.

الهی، داود، (۱۳۹۸)، تحولات تاریخی قزوین در روزگار قاجار، تهران: انتشارات مورخان.

واله قزوینی، محمدطاهر، (۱۳۸۰)، خلد برین (ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)، به تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

وحید قزوینی، محمد طاهر، (۱۳۲۹)، عباسنامه، تصحیح ابراهیم دهقان، اراک: کتابفروشی داوودی.

ورجاوند، پرویز، (۱۳۷۷)، سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، تهران: نشر نی.

یاقوت حموی، شهاب‌الدین، (۱۹۹۵)، معجم البلدان، بیروت: دار صادر

Herbert, Sir Thomas (2005). *Voyages in Persia*, London: Routledge.